

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پیاده سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش نهایی

### ورود اَسْرَا به کوفه و خطبه‌ی حضرت زینب سلام الله علیها

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ؛ إِنَّهُ خَيْرُ نَاصِرٍ وَ مُعِينٍ؛ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ. اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ. صَلِّ اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ وَ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ»

خیر مقدم عرض می‌کنم خدمت عزیزان که محبت فرمودند و به جلسه‌ی هفتگی خودشان، محفل ذکر و عرض ارادت به محضر اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله عليهم اجمعین تشریف آوردند. امیدواریم با عنایات خود آن بزرگواران، در این دقایق و ساعاتی که با هم می‌نشینیم و با محبت و یاد آنها با هم سخن می‌گوییم؛ بهره‌های وافری در جهت تقرب الی الله و نیل به قلّه‌های بلند کمال که اهل بیت علیهم السلام برای دوستان و شیعیانشان در نظر داشتند، نصیب همه‌ی ما شود.

مناسبت‌های متعددی در روز دوازدهم محرم وجود دارد.

اول: شهادت امام سجاد علیه السلام، این پرچم‌دار پیام نهضت حسینی و پیشوای قافله‌ی اَسْرَا اهل بیت علیهم السلام.

علاوه بر این روز دوازدهم محرم روزی است که بنی اسد به کربلا آمدند. لشکر عمر سعد تا روز یازدهم در کربلا ماندند و جنازه‌های کثیف لشکریان عمر سعد دفن شدند. اما پیکرهای پاک و مطهر ابا عبد الله و اهل بیت علیهم السلام و اصحاب کرامشان همین‌طور زیر آفتاب سوزان در معرض بادهای تند صحرائی رها شده بود. بعد از این که عمر سعد و لشکریانش حرکت کردند، قافله‌ی اَسْرَا را به سمت کوفه حرکت دادند. البته سرهای مطهر شهدا را همان روز عاشورا برای ابن زیاد به کوفه فرستادند؛ اما اَسْرَا را روز یازدهم به سمت کوفه حرکت دادند. و فردای آن روز، یعنی روز دوازدهم محرم، بنی اسد به کربلا آمدند و با پیکرهای مطهر شهدا

مواجه شدند. اما نگرانی و ترس این که اگر برای دفن پیکرها به سمت آنها بیایند، خشم دستگاه یزیدی آنها را هم مورد تعرض قرار دهد، سبب تردید مردان بنی اسد شده بود. اما زن‌های با شهامت و اهل ولایت بنی اسد به سراغ شوهرانشان آمدند و گفتند: اگر شما جرأت ندارید، خودمان خواهیم رفت. این بود که مردان بنی اسد برای دفن پیکرهای مطهر شهدا آمدند. اما پیکرها طوری قطعه‌قطعه شده بودند و سر هم در آنها نبود، لذا هیچ کس قابل تشخیص نبود. متحیر بودند چه کنند. امام سجاد علیه السلام با همان نیروی ولایتی، در حالی که در صورت ظاهر در غل و زنجیر بر مرکب سوار بودند، و نقل می‌شود که غل جامعه<sup>۱</sup> بر حضرت وصل بود؛ و حضرت به علت شدت بیماری و رنجوری بسیار و شدید، و این همه داغ‌های سنگینی که علاوه بر آن بیماری‌ها حضرت را آزرده بود، تاب نشستن بر مرکب را نداشتند. لذا پاهای حضرت را از زیر مرکب به هم بسته بودند که حضرت از آن بالا نیفتند. صورت ظاهر امام سجاد علیه السلام در دست لشکریان عمر سعد بود. اما حضرت با تصرف ولایتی، خود را به سرزمین کربلا رساندند. و اول هم خودشان را به بنی اسد معرفی نکردند. فرمودند من اینها را می‌شناسم و به شما خواهم گفت چه کنید. پیکرهای شهدا را جمع کردند. دو تا حفره‌ی بزرگ کنده شد. این شاءالله اگر به کربلا و به زیارت مرقد مطهر اباعبدالله الحسین علیه السلام مشرف شوید؛ که امیدوارم به برکت این روز خودشان عنایت کنند و همه‌ی این جمع را بطلبند؛ وقتی به پایین پای ابا عبدالله الحسین علیه السلام می‌روید، خیلی احتیاط کنید. پایین پای اباعبدالله علیه السلام، قبل از این جایی که مشخص کردند که ضریح و پنجره‌ای است، در فاصله‌ی مرقد شهدا با مرقد اباعبدالله الحسین علیه السلام، حفره‌ای وجود دارد که همان حفره‌ی است که زوار از روی آن رد می‌شوند. رد شدن از آنجا خیلی شجاعت می‌خواهد؛ مگر این که شخص متوجه نباشد. اهل بیت علیهم السلام را در آن حفره‌ی اول دفن کردند که به اباعبدالله علیه السلام نزدیک‌تر است. همان جایی که الآن ظاهراً افراد رویش پا می‌گذارند و رد می‌شوند. نمی‌شناسند. معفونند. نمی‌دانند آنجا چه خبر است. و امام سجاد علیه السلام بنی اسد را راهنمایی کردند که در حفره‌ی بعدی پیکرهای مطهر سایر شهدا را دفن کنند. این گونه دو تا گور جمعی به وجود آوردند.

۱. غل جامعه یک طوق آهنینی بود که به گردن می‌بستند و دست‌ها را هم با زنجیر به این طوق و به گردن می‌بستند.

خدا می‌داند که پیکر اباعبدالله الحسین علیه‌السلام چگونه بود؟ آن‌طور که مقاتل نقل می‌کنند، در آن لحظات آخر خدا می‌داند که با اباعبدالله عَلَيْهِ چه کردند؟ علی‌رغم همه‌ی تقلاهایی که حضرت کرده بودند، طاقت از دست حضرت رفته بود. سنگی آمد پیشانی اباعبدالله الحسین علیه‌السلام را شکافت. خون فواره زد و روی صورت اباعبدالله عَلَيْهِ جاری شد. حضرت خم شدند؛ دامن لباس عربی‌شان را بالا آوردند که این خون صورت را پاک کنند که سینه‌ی حضرت نمایان شد. یک تیر سه شعبه آمد، سینه‌ی اباعبدالله عَلَيْهِ را هدف گرفت. و این تیر به قدری سفاکانه و با قدرت پرتاب شده بود که سینه را شکافت و از پشت سر بیرون آمد. هرچه حضرت سعی کردند از جلو تیر را بیرون بکشند، نشد. حضرت بالأخره از پشت این تیر را بیرون کشیدند و از محل این تیر، خون مثل جوی خون جاری شد. ضربت دیگری آمد و سر اباعبدالله الحسین علیه‌السلام را مورد هدف قرار داد و سر حضرت را شکافت. خون فواره می‌زد. حضرت رمق را از دست دادند. تاب جنگیدن نداشتند. آنجایی که دشمن بی‌رحمانه ابا عبدالله علیه‌السلام را تیر باران کرد؛ تعداد انبوهی تیر به سمت حضرت آمد. خجالت می‌کشید این عبارت مقتل را بگویم. ولی در مقاتل نقل شده است و در روایات است که از بس تیر در پیکر مطهر اباعبدالله عَلَيْهِ فرو رفته بود که سینه‌ی حضرت مثل خارپشت شده بود. حضرت در این حال، آخرین رمق را از دست می‌دهند و از روی اسب بر زمین می‌افتند. و خدا می‌داند که هنگامی که حضرت بر زمین افتادند، چطور این تیرها عیق‌تر در پیکر حضرت فرو رفت؟ حضرت به زمین افتادند. قدرت حمله و حرکت نداشتند. دشمن شجاع شد. این بُزدل‌هایی که با هر نهیب حضرت، کیلومترها فرار می‌کردند، حالا شجاع شدند. نزدیک آمدند و شروع کردند به حمله‌ی به حضرت. نیزه‌دارها با نیزه، کسانی که شمشیر به دست داشتند با شمشیر، و کسانی که سلاخی به دست نداشتند، با سنگ به حضرت حمله‌ور شدند. تعبیر روایت این است؛ حضرت را به قتل صبر کشتند. قتل صبر یعنی قتلی که با سخت‌ترین صورت اتفاق می‌افتد. یعنی شخص را زیر رگبار سنگ و ضربات قرار می‌دهند تا از بین برود. در این صورت این پیکر چگونه خواهد شد؟ تا حضرت چشم باز کردند، «وَشِمْرٌ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ»<sup>۲</sup> ملاحظه کردند که شمر روی سینه‌شان نشسته است. حضرت به او گفتند: شمر از پلکان بلندی بالا رفتی. می‌دانی روی سینه‌ی من جای بوسه‌ی پیغمبر خداست؟ ظاهراً

۲. مجلسی، بحار، ج ۹۸، ص ۲۴۱.

شمر قدرت پیدا نکرد که در چشم‌های حضرت نگاه کند و سر مطهر ابا عبدالله را جدا کند. پناه می‌بریم به خدا، شمر بلند شد و با لگد، پیکر ابا عبدالله علیه السلام را به رو برگرداند و از پشت سر با دوازده ضربتی که پی‌درپی زد، سر مطهر ابا عبدالله علیه السلام را جدا کرد.<sup>۳</sup>

چه از این پیکر باقی ماند؟ در روایت است که با آن ضربات، هزار و خورده‌ای جای زخم بر پیکر حضرت ایجاد کردند. همه هم روی سینه و پیکر حضرت. لذا نشد که پیکر حضرت را بلند کنند. امام سجاد علیه السلام فرمودند: بروید یک بوریا بیاورید؛ یک حصیر بیاورید. پیکر مطهر ابا عبدالله علیه السلام را بلند کردند و روی این حصیر گذاشتند و با آن حصیر، این امکان فراهم شد که پیکر مطهر آن بزرگوار را در همین محلّ فعلی دفن کنند. امام سجاد علیه السلام، علی اصغر ابا عبدالله علیه السلام را هم روی سینه‌ی ابا عبدالله علیه السلام گذاشتند و دفن کردند. قبر علی اصغر روی بدن ابا عبدالله است. إن شاء الله اگر مُشرف شدید، بدانید که علی اکبر، این فرزند رشید بیست و شش، هفت ساله‌ی ابا عبدالله علیه السلام را هم پایین پای ابا عبدالله دفن کردند. یکی دیگر از واقعه‌های روز دوازدهم دفن پیکرهای مطهر شهدا بعد از سه روز رها شدن این اجساد است. «مُلْقَى تَلَاتًا بِلا غُسْلٍ وَ لا كَفَنٍ»<sup>۴</sup> این پیکرهای مطهر، سه روز بدون غسل و کفن ماند تا بالأخره دفن شدند.

حادثه‌ی سومی که در روز دوازدهم محرم واقع شد، ورود قافله‌ی اُسرا به کوفه است. تنها به هر یک از اینها اشاره‌ای می‌کنم؛ خودشان توفیق دهند، ببینیم چقدر می‌شود بحث را ادامه داد. و اما گفتیم روز دوازدهم محرم روز ورود کاروان اُسرا به کوفه است. می‌خواهم این واقعه را از روی مقتل برایتان بخوانم. می‌خواهم عین عبارت‌های مقتل را بخوانم. یکی از مقاتل بسیار معتبر که هم مختصر است و هم بسیار معتبر، مقتل است که سیدبن طاووس رضوان الله تعالی علیه نوشته است. این سید بزرگوار، شخصیت بسیار عظیم القدری است. روابط بسیار عجیبی هم با امام عصر ارواحنا فداه در دوران غیبت دارد. خیلی رابطه‌ی نزدیک و خصوصی و صمیمی. شخصیتی است که مورد تجلیل همه‌ی دانشمندان شیعه و حتی بسیاری از دانشمندان اهل سنت

<sup>۳</sup>. إن شاء الله ولی عصر بر من بیخشند که این عبارت‌های مقتل را می‌خوانم.

<sup>۴</sup> - مجلسی، بحار، ج ۴۵، ص ۱۹۱.

است. ایشان کتاب لهوف را به عنوان یک مقتل در واقعه‌ی عاشورا تألیف کردند. چند صفحه‌ای را که راجع به ورود کاروان اَسْرَا به کوفه است، برایتان می‌خوانم.<sup>۵</sup>

«و سَارَ ابْنُ سَعْدٍ بِالسَّبْيِ الْمُشَارِ إِلَيْهِ» ابن سعد کاروان اَسْرَا را در روز دوازدهم محرم به سمت کوفه حرکت داد. «فَلَمَّا قَارَبُوا الْكُوفَةَ اجْتَمَعَ أَهْلُهَا لِلنَّظَرِ إِلَيْهِنَّ» وقتی کاروان اَسْرَا نزدیک کوفه شد، کوفیان برای تماشای آنها جمع شدند. «قَالَ الرَّأْوِيُّ: فَأَشْرَفَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْكُوفِيَّاتِ فَقَالَتْ مِنْ أَيِّ الْأَسَارَى أَنْتُنَّ» سید بن طاووس می‌گوید: راوی این‌گونه نقل کرده است که زنی از زن‌های اهل کوفه از طبقه‌ی بالای ساختمان خودش یک عده زن و بچه را دید که آنها را به شکل اسیر می‌آورند. از همان بالا صدا زد؛ گفت: شما از کدام اسیرها هستید؟ شما متعلق به چه گروهی هستید؟ «فَقُلْنَ نَحْنُ أَسَارَى آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» فرمودند: ما اسیرانی از خاندان رسول خدا ﷺ هستیم. «فَنَزَلَتْ الْمَرْأَةُ مِنْ سَطْحِهَا فَجَمَعَتْ لَهُنَّ مَلَأً وَ أُرْزَأً وَ مَقَاعَ وَ أَعْطَتْهُنَّ فَغَطَّيْن» سید می‌گوید: وقتی این زن متوجه شد که اینها خاندان رسول خدا هستند، از پشت‌بام خانه پایین آمد؛ هر چه چادر و مقنعه و ملحفه و امثال این چیزها در خانه پیدا کرد، همه را جمع کرد و آورد به این خانم‌ها داد. چون این خانم‌ها معجری بر سر نداشتند؛ چادر بر سر نداشتند؛ همه‌ی اینها به غارت رفته بود.

«قَالَ الرَّأْوِيُّ: وَ كَانَ مَعَ النِّسَاءِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ نَهَكَتُهُ الْعِلَّةُ وَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْمُثَنَّى وَ كَانَ قَدْ وَاسَى عَمَّهُ وَ إِمَامَهُ فِي الصَّبْرِ عَلَى ضَرْبِ السُّيُوفِ وَ طَعْنِ الرَّمَاكِ وَ إِنَّمَا ارْتُتَّ وَ قَدْ أُثْخِنَ بِالْجِرَاحِ» می‌گوید: همراه این خانم‌ها و طفل‌های خردسال دو تا مرد بیشتر نبودند؛ یکی علی بن حسین علیه‌السلام که از قرط مریضی و بیماری و در اثر دیدن آن داغ‌ها به شدت لاغر و رنجور شده بود؛ دوم هم حسن بن حسن بود. دیگری، یکی از پسران امام مجتبیٰ علیه‌السلام که در صحنه‌ی کربلا حضور دارد و هم نام پدر بزرگوارش است، حسن بن حسن است که به حسن مثنی معروف است. این حسن، خود یک پسر دیگر هم به نام حسن دارد. که آن حسن بن حسن بن حسن است. که حدیثی را هم همان او از امام مجتبیٰ علیه‌السلام نقل کرده است؛

<sup>۵</sup> - سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۴۴ و مجلسی، بحار، ج ۴۵، ص ۱۰۸.

«أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ»<sup>۶</sup> بهترین نیکی‌ها اخلاق نیکو است. سیدبن طاووس نقل می‌کند؛ این حسن بن حسن در صحنه‌ی کربلا در دفاع از امام خودش، تمام‌عیار و مردانه به میدان آمد؛ و خودش را در معرض ضربات شمشیر دشمن و نیزه‌های آنها قرار داد و در اثر این جنگ‌ها مجروح شد؛ به گونه‌ای که بر زمین افتاد. لشکر دشمن گمان کرد که او هم از دنیا رفته است؛ لذا به سراغش نیامدند. حسن بن حسن در بین کشته‌ها افتاده بود. خیال کردند او هم کشته شده است؛ در حالی که مجروح شده بود.

«وَرَوَى مُصَنِّفُ كِتَابِ الْمَصَابِيحِ»؛ بعد سید بن طاووس از مؤلف کتاب مَصَابِيحِ نقل کرده است؛ «أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ الْحَسَنِ الْمُتَنَّى قَتَلَ بَيْنَ يَدَيْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سَبْعَةَ عَشَرَ نَفْسًا وَ أَصَابَهُ ثَمَانِيَةَ عَشْرَةَ جِرَاحَةً فَوْقَ» حسن بن حسن در روز عاشورا در پیشاروی عموی بزرگوارش امام حسین علیه‌السلام جنگید و هفده نفر از لشکریان دشمن را کشت و به پیکر خودش هم هجده ضربه‌ی کاری وارد شد. در نتیجه مجروح شد و از پا افتاد. «فَأَخَذَهُ خَالَةُ أَسْمَاءُ بِنْتُ خَارِجَةَ فَحَمَلَتْهُ إِلَى الْكُوفَةِ وَ دَاوَاهُ حَتَّى بَرَأَ وَ حَمَلَتْهُ إِلَى الْمَدِينَةِ» مؤلف می‌گوید دایی حسن بن حسن که نام او آسماء بن خارجه است، پیکر بیهوش حسن بن حسن را از بین کشتگان بیرون آورد و مخفیانه او را به کوفه منتقل کرد. و بعد جراحات او را مداوا و درمان کردند تا این‌که حال او خوب شد. بعد او را به مدینه فرستاد. این حسن بن حسن، داماد امام حسین علیه‌السلام هم هست. یعنی بعدها با دختر امام حسین علیه‌السلام، فاطمه بنت الحسین ازدواج می‌کند. «وَ كَانَ مَعَهُمُ أَيُّضًا زَيْدٌ وَ عَمْرُو وَ كَلِدَا الْحَسَنِ السَّبْطِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» دو پسر بچه هم همراه این کاروان اَسْرًا بودند. پس دو مرد بودند؛ یکی امام زین العابدین علیه‌السلام که آن روز احتمالاً بیست و دو سالشان بود؛ و یکی هم همین حسن بن حسن که او هم ظاهراً جوان بود. دو پسر بچه هم بودند؛ یکی زید و دیگری عَمْرُو که آن دو هم از پسران امام مجتبی علیه‌السلام بودند. و چون آنها پسر بچه بودند، باقی مانده بودند. این کاروان به این صورت وارد می‌شود.

<sup>۶</sup> - مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۳۸۶ و این بابویه، خصال، ج ۱، ص ۲۹.

«فَجَعَلَ أَهْلَ الْكُوفَةِ يَنُوحُونَ وَ يَبْكُونَ» وقتی که کوفیان قافله‌ی اَسْرَا را دیدند، زینب کبری سلام‌الله‌علیها، فاطمه‌ی بنت‌الحسین، امّ کلثوم، دیگر اَسْرَا و امام سجّاد علیه‌السلام را با آن حال عجیب روی مرکب بسته دیدند، شروع کردند به گریه کردن و ضجه زدن. «فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَنُوحُونَ وَ تَبْكُونَ مِنْ أَجْلِنا فَمَنْ ذَا الَّذِي قَتَلَنَا» امام سجّاد علیه‌السلام فرمودند: به خاطر ما نوحه و گریه می‌کنید؟ پس چه کسی بود که در روز عاشورا ما را کشت؟ خود شما کوفیان بودید که ما را قتل عام کردید. «قَالَ بِشِيرُ بْنُ خُزَيْمٍ الْأَسَدِيُّ» بشیر بن خزیمه اسدی گفت: «وَ نَظَرْتُ إِلَى زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ يَوْمَئِذٍ وَ لَمْ أَرَ خَفِرَةً وَ اللَّهُ أَنْطَقَ مِنْهَا كَأَنَّهُا تَفَرَّعٌ مِنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» در روز ورود این قافله، نگاه کردم و زینب علیها‌السلام را دیدم. و من در آن روز هیچ زنی را که سراپای وجودش شرم و حیا باشد، در سخنرانی ناطق‌تر و تواناتر و چیره‌دست‌تر از زینب علیها‌السلام ندیدم. گویا در سخنرانی، شاگرد مکتب پدر بزرگوارش علی علیه‌السلام بود. «وَ قَدْ أَوْمَأَتْ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا» حضرت زینب علیها‌السلام به جمعیت یک اشاره کردند؛ همین جمعیتی که داشتند ضجه می‌زدند و گریه می‌کردند و یک عده هم سر و صدا می‌کردند؛ یک اشاره کردند که ساکت! «فَارْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَ سَكَتَتِ الْأَجْرَاسُ» نفس‌ها در سینه‌ها حبس شد. این تصرّف ولایی زینب کبری علیها‌السلام است. این ولایت تکوینی است. نفس‌ها در سینه‌ها حبس شد؛ و جرس‌ها هم از صدا افتاد. حتّی صدای زنگوله‌ی حیوانات هم شنیده نشد. سکوت مطلق! «ثُمَّ قَالَتْ» بعد حضرت زینب علیها‌السلام شروع کردند به سخنرانی.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ الصَّلَاةُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ» شما فکر کنید یک بانوی داغ‌دار، با آن همه مصائب و داغ، و با آن حال عجیبی که آنها را به اسارت آوردند؛ به قوّت ایمان و روحیه‌ی عظیم‌خدایی این بانوی بزرگوار و بعد هم بقیه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام که در آن روز سخنرانی می‌کنند، خوب می‌شود دقّت کرد. زینب کبری علیها‌السلام حمد خدا را به‌جا آوردند و بعد فرمودند: درود خدا بر پدر من و بر جدّ من پیامبر خدا و بر خاندان پاک او. یعنی زینب علیها‌السلام اینجا خویش را معرفی کردند که شما مردم مسلمان‌نما با دختر پیغمبر خدا

چه کردید! «أَمَا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْخُتْلِ وَالْغَدْرِ أَ تَبْكُونَ؟ فَلَا رِقَاتِ الدَّمْعَةَ وَلَا هَدَاتِ الرِّنَّةَ» اما بعد؛ ای کوفیان، ای گروه دغل باز و فریبکار و بی وفا؛ آیا گریه می کنید؟ اشک های شما هیچ گاه خشک نباد و ناله های شما هیچ گاه خاموش نشود. «إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَصَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا يَبْنِيكُمْ» فرمودند: مثال شما کوفیان مثال سَجَاء، همان زن سبک سر دوران جاهلیت است که ادعای پیغمبری کرد. او دستور می داد که از صبح تا به شام پنبه ها را بریسند و به نخ تبدیل کنند و با آنها پارچه بیافند. و بعد در پایان روز دستور می داد آن پارچه ها را باز بتابند و دوباره تبدیل به پنبه کنند. فرمودند: مثال شما مثال آنهاست. شما سوگندهای خود را وسیله ی فریبکاری بین خودتان قرار دادید. «أَلَا وَهَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلْفُ وَالنُّطْفُ وَالصَّدْرُ الشَّنْفُ وَ مَلَقُ الْإِمَاءِ وَ غَمَزُ الْأَعْدَاءِ» فرمودند: ای کوفیان؛ آیا در وجود شما جز حرف های باوه و بیهوده، وجودهای پلید، سینه های پر از کینه، ظاهری متملق مثل کنیزکان تملق گو و یک باطن کثیف مثل دشمنان مُعَانِد و سخن چین، چیز دیگری می توان دریافت؟ «أَوْ كَمَرَعِي عَلَى دِمْنَةٍ أَوْ كَفِضَةٍ عَلَى مَلْحُودَةٍ» یا جز مثل علف های هرزی که لب لجن زارها می رویند؛ یا مثل نقره هایی که با آن روی قبرها را زینت می کنند؛ یا گچ هایی که روی قبرها را با آن تزئین می کنند - زیرا در بعضی روایات «قَصَّة»<sup>۷</sup> نقل شده است که به معنای گچ است، - آیا چیز دیگری می توان در شما یافت؟ «أَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ فِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ» بعد فرمودند: بدا به حال شما؛ چه بد چیزی برای قیامت خودتان پیش فرستادید! چیزی که به خاطر آن غضب خدا علیه شما برانگیخته شد؛ و به خاطر آن جاودانه در عذاب باقی ماندید. «أَتَبْكُونَ وَ تَنْتَحِبُونَ» آیا گریه می کنید؟ آیا ضجه می زنید؟ «إِي وَ اللَّهُ فَأَبْكُوا كَثِيرًا وَ اضْحَكُوا قَلِيلًا» آری به خدا سوگند باید بسیار بگریید و کم بخندید. «فَلَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَ سَنَارِهَا وَ لَنْ تَرَحُّصُوهَا بِغُسْلِ بَعْدَهَا أَبَدًا» فرمودند: شما زشت ترین چیزها را برای خودتان فراهم کردید؛ بزرگ ترین ننگ ها را برای خودتان

<sup>۷</sup> - ابن نما حلی، مشیرالأحزان، ص ۸۶.



خریدید؛ دامتان را به ننگی آلوده کردید که ابداً قابل شستن نیست. «وَأَنِّي تَرَحُّضُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النَّبِيِّ وَ مَعْدِنِ الرِّسَالَةِ وَ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مَلَاذِ خَيْرَتِكُمْ وَ مَفْزَعِ نازِلَتِكُمْ وَ مَنَارِ حُجَّتِكُمْ وَ مَدْرَةِ سُنَّتِكُمْ» فرمودند: چگونه می‌توانید خون پسر پیغمبر خاتم انبیاء و معدن رسالت و خون آقای جوانان اهل بهشت را، خون کسی که پناهگاه نیکان شما بود؛ خون کسی که در مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها پناهگاه و ملجأ و دادرَس شما بود؛ خون کسی که نور وجود او برای شما، برای پیدا کردن راه حق، حجت بود؛ خون کسی که در مسیر سنت پیامبر اکرم پیشوا و مقتدای شما بود؛ چگونه می‌توانید این خون را از دامان پلید خودتان پاک کنید؟

«أَلَا سَاءَ مَا تَزِرُونَ وَ بَعْدًا لَكُمْ وَ سُحْقًا» چه بد جنایتی مرتکب شدید! همیشه از رحمت خدا دور باشید و مرگ بر شما. «فَلَقَدْ خَابَ السَّعْيُ وَ تَبَّتِ الْأَيْدِي وَ خَسِرَتِ الصَّفَقَةُ وَ بُوِئْتُمْ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْكُمُ الدَّذَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ» فرمودند: چگونه تلاش‌های شما به بیراهه و به هدر رفت؟ دست‌های شما بریده باد که چنین جنایتی را مرتکب شدید. در این معامله‌ای که کردید هیچ سودی نبردید؛ یک‌پارچه خسارت بود؛ و غضب الهی را بر جان خود خریدید و متوجه خود کردید؛ و ذلّت و مَسَكَنَت برای همیشه بر شما وارد آمد. «وَيَلِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَ تَذُرُونَ أَيَّ كَيْدٍ لِرَسُولِ اللَّهِ فَرِئْتُمْ» وای بر شما ای کوفیان! آیا می‌دانید که چه جگری از رسول خدا را پاره‌پاره کردید؟! «وَ أَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أُبْرَزْتُمْ» و چه پرده‌نشینان بزرگواری را بی‌پرده در معرض دید نامحرم قرار دادید؟! «وَ أَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ» می‌دانید چه خونی از رسول خدا را بر زمین ریختید؟! «وَ أَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ أَنْتَهَكْتُمْ» و می‌دانید چه حرمتی از پیامبر اکرم را شکستید؟! «وَ لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا صَلْعَاءَ عَنُقَاءَ سَوَاءَ فَقْمَاءَ وَ فِي بَعْضِهَا خَرْقَاءَ شَوْهَاءَ كَطِلَاعِ الْأَرْضِ أَوْ مِلْءِ السَّمَاءِ» فرمودند: جنایت به شدت زشت و گریه و وحشتناکی را مرتکب شدید؛ جنایتی به عظمت همه‌ی گنجایش زمین و آسمان‌ها. «أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَ أَنْتُمْ لَا تُنصَرُونَ» آیا تعجب کردید که آسمان در واقعه‌ی عاشورا خون بارید؟ بدانید عذاب آخرت برای شما به شدت خوار کننده‌تر خواهد بود. و در آن روز هیچ کس نیست که به

یاری شما بیاید. «فَلَا يَسْتَخَفُّنَكُمُ الْمَهْلُ فَإِنَّهُ لَا يَخْفِزُهُ الْبِدَارُ وَلَا يُخَافُ فَوْتُ الثَّارِ وَإِنَّ رَبَّكُمْ لِبَائِمِرْصَادٍ» فرمودند: شما از این که خدا به شما مهلت داد و بلافاصله عذاب نازل نشد که شما را نابود کند، خوشحال نباشید؛ از این سوء استفاده نکنید؛ فکر نکنید مشکلی از شما حل شده است. گمان نکنید این مهلتی را که خدا به شما داد، به سود شماست. فکر نکنید که این که شما عجله به خرج دادید و در ارتکاب این جنایت سبقت گرفتید، سبب می شود که خدا شتاب زده شما را کیفر کند. نه؛ خدا برای آن زمانی می گذارد که دادگاه عدل الهی برپا می شود. خدای متعال ترس این را ندارد که زمان از دست رود و شما از چنگ او بگریزید. انتقام این جنایت عظیم را به تمامه از شما خواهد کشید. و خدای شما، پروردگار شما در کمین گاه است.

بعد سید بن طاووس می گوید: «قَالَ الرَّأْوِيُّ: فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ حَيَارَى يَبْكُونَ وَقَدْ وَضَعُوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» راوی خطبه‌ی زینب کبری سلام الله علیها این گونه گفت؛ به خدا سوگند در آن روز مردم را دیدم، در حالی که هیچ هوشی در سر نداشتند؛ مُتَحَيِّرٍ و حيران بودند؛ های های می گریستند و دست هایشان را بر دهان هایشان می گذاشتند. «وَرَأَيْتُ شَيْخًا وَاقِفًا إِلَى جَنْبِي يَبْكِي حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَهُوَ يَقُولُ بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي كُھُولُكُمْ خَيْرُ الْكُھُولِ وَ شَبَابُكُمْ خَيْرُ الشَّبَابِ وَ نِسَاؤُكُمْ خَيْرُ النِّسَاءِ وَ نَسْلُكُمْ خَيْرُ نَسْلِ وَ لَا يُخْزَى وَ لَا يُبْزَى» راوی می گوید: پیرمردی را دیدم که در کنارم ایستاده بود و های های می گریست. به قدری گریست که مَحَاسِن او از اشک چشم هایش خیس شده بود. و می گفت: پدر و مادرم به فدای شما باد! پیران و کهن سالان شما بهترین پیران و کهن سالانند؛ جوانان شما نیکوترین جوانانند؛ زنان شما بهترین زنانند و نسل شما بهترین نسل هاست. شما نه خوار خواهید شد و نه در هیچ رویارویی شکست خواهید خورد.

این خطبه‌ی زینب کبری سلام الله علیها. می بینید که حضرت چگونه با روح شهادت و دلیری خویش، این جامعه‌ی جنایت کار را تحقیر کردند و با این سخنرانی کوبنده‌ی خود آنان را محاکمه کردند.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ»

